

جهان را تمدنی دیگر باید

در مقاله پیشین گفتیم که تغییری ژرف و اساسی در حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی بشر ضرور است تا حال پریشان دنیا سامان گیرد و مشکل بفرنج محیط که اینک بوم شناسی و سیاستمدار از حل آن بازمانده‌اند چاره پذیرد.

از یافته های کنفرانس ملل متحد درباره محیط زیست یکی این بود که مساله محیط را باید در کلیت و جامعیت آن مطرح کرد. زمین یکی است و دشواری ادامه حیات بر کره خاگ همگان را دست و گریبان است و آلودگی های گونه گون که دامنگیر زندگی مردم شده است حد و معرزی نمی شناسد و نقصان و تباهی منابع محیط که به آهنگ و روال کنونی ممکن است تا یکصد سال دیگر بزوال نهائی کشد (۱) دست رد بر سینه هیچ جامعه نمی نهد. آنها که به فتح کرات دیگر چشم امید دوخته بودند امروزه بدرستی دریافته اند که دست یابی بر همه منظومه شمسی نیز آدمی را از دایره مسدودی که در آن افتاده است آزاد نمی کند و همه قدرت سحر آسای تکنولوژی، سفینه خاگ نشینان را که اینک چشمه حیات در آن به خشکی گرائیده است به افق های روشن نجات نمی برد. تدابیر جزئی و پراکنده که در قالب های تنگ ملی صورت گیرد مشکل عمومی محیط را در پهنه جهان از میان بر نمی دارد از این رو یک دگرگونی اساسی در نظام سیاسی عالم ضرورت یافته است که متفکرانی چون امری روز، مولف

«علم تشریح صلح» (۲) پیش از دیگران از آن به انقلاب کوپرنیکی تعبیر کرده اند، انقلابی که مردم شناسی بنام مارگارت مید در خطابه خویش در طهران بدین گونه از آن یاد کرد:

« بیست سال پیش برخی از آرمان گرایان شیفته صلح آرزوی دشمنی مشترک و متلا حمله مهاجمانی از سیارات دیگر به کره زمین را داشتند تا شاید آدمهای روی زمین با یکدیگر متحد شوند. امروزه آن دشمن مشترک که حیات همه را تهدید می کند در این جاست و با ماست و آن آلودگی محیط است که نتیجه درناک توسعه بیش از اندازه صنعت است و ناچار باید همه مردمان دست بدست هم دهند تا با آن دشمن مشترک مقابله کنند » (۳)

هم از سخنان اوست که « در برابر خطر جهانی آلودگی اقیانوس ها و مسمومیت هوا، مرزهای گذشته فرو می ریزد و ملیت گرایی پیشین از اعتبار می افتد... ناگهان در سراسر عالم وحدت مسئولیتی احساس می شود. همگی آغاز می کنند که به انسان بیندیشند همه کشورها در می یابند که باید در چارچوب سیاره ای با اقداماتی جمعی دست زدند، اقداماتی که بخیر و مصلحت عمومی مرتبط

و منتهی می شود. »

در جنب کنفرانس ملل متحد در استکهلم، در مجمع بحث آزاد راجع به محیط نیز جمعی از اندیشمندان همدل و همزبان با پارابرا وارد (لیدی چکون) مانیفستی امضا کردند و از ملل متحد خواستند که بمنظور حفظ حیات و ادایه بقای انسان بر کره خاگ، حکومتی جهانی را بنیاد گذارند که منابع عالم را در اختیار گیرد و استخلاص عالمیان را از معضلاتی خطیر و دنیاگیر چون فقر و جنگ - آلودگی محیط و ازدیاد مفرط جمعیت و غیر آن عهده دار شود، حکومتی به شکل فدرال و بروش دموکراتیک و در عین وحدت حافظ کثرت و تنوع جامعه ها و فرهنگ ها که بر قانونی اساسی متکی باشد بعنوان هدف خود حقوق انسانی را پاسداری کند.

راست است که تحقق چنین تحول بنیادی در حال و وضع کنونی بس دشوار می نماید و بخواب دلکشی و آرزوئی دور رس بیشتر شبیه است اما باید اذعان کرد که سیر جوامع بشری از اصحا روی در این جهت داشته است و عبور از مراحل بیابانی چون شکل خانوادها، تیره ها، قبیله ها و مجموعه قبائل، امپراطوری ها، ملتها و اتحاد مثل خود شاهد این حقیقت است و مخاطراتی که امروزه همه جهانیان با آن مواجه شده اند تقویت این حرکت را لاقا بمسورت تشدید سازمان های همکاری بین المللی ایجاب می کند.

این مطلب را از روزگار مالتوس تا پامرون بارها گفتاقد که باید میان جمعیت و مواد غذایی یا منابع طبیعی تعادلی معقول برقرار شود. اما نکته اینجاست که توزیع منابع جهان در حال حاضر هیچ روی عادلانه نیست و یک نك جمعیت زمین، سه چهارم منابع آن را در دسترس دارد و بمصرف می رساند. اختصاص يك صدم تولیدات ناخالصی ممالک رشد کرده به تعاون با کشورهای در حال رشد عالم که هدف دو دهه اول و دوم توسعه بود و هنوز هم رنگ تحقق نگرفته است هر چند کاری در خور ستایش است اما از هیچ نظر کافی نمی نماید. همکاری بین المللی باید گسترشی بس عظیمتر حاصل کند و در حالی که ممالک پیشرفته صنعتی، چنانکه برتران دوزوونل گفته است (۴) سیر خطی را به حرکت دوری تبدیل کنند و به زبان دیگر بجای تولید هر چه بیشتر و مصرف هر چه افزون تر کالاهای مادی، همت خویش را در حفظ قدرت تجدید حیات در طبیعت و کار برد مجدد منابع مصرف شده و زدودن آلودگی های مختلف و بالاخره تکیه وسیع تر بر خشنودی های غیر مادی معطوف دارند، لازم است

که کشورهای عقب مانده جهان، بیاری و پایمردی بیش افتادگان، سیر تصاعدی خود را به سالهای دراز ادامه دهند و جمعیت خویش را از هر قشر و طبقه باشد از جنگ تنگدستی که خود از اهم عوامل آلودگی محیط در این گونه سرزمین است رهایی بخشند. شك نیست که فقر از جمله علل عمده تزیاد سریع جمعیت است و بقول ژزوئه دوکاسترو آنان که سفره ای تهی دارند بسترشان از زاد و رود غنی است و از این لحاظ، چاره اندیشی فقر و گرسنگی در ممالک جهان سوم خود شدت رشد جمعیت را در آن تخفیف می دهد و وحشت بسیار متفکرات غرب چون ارلیچ و هماعتگان او را بی مورد می کند.

شبهه نیست که نیل بآن میزان تفاهم و تعاضد بین المللی که حل معمای محیط زیست اقتضاء می کند بادوام تسلط آن دسته از اصول تمدن مادی غرب که خود کامگی، قدرت جوئی، منفعت خواهی و لذت طلبی باشد مقدور نیست و تا زمانی که علم و صنعت و به تبع آن تولید، در خدمت اصحاب ثروت و قدرت است و نظری به رفاه و کارمندی عامه مردم ندارد محیط زندگی بیش از پیش در خطر تباهی است و ناچار انقلابی فکری و اخلاقی ضرور است که دیگر دوستی را جایگزین خودخواهی و حرمت به انسان و انسانیت را بدل شیء پرستی و ماده گرایی عصر حاضر کند. جهان را تمدنی دیگر باید که سازش و همزیستی با طبیعت را برجای قهر و غلبه و تجاوز بر آن پذیرا

بیش از این اشارت رفت که با اعتقاد بسیاری از متفکران (۵) راه حل بحران محیط در رشد معادل صفر نیست بلکه بگفته يك محقق فرانسوی « در تبدیل حرکت خطی که ساخته و خواسته است به حرکت دوری که خاصه طبیعت است » چاره درد را جستجو باید کرد. اما ایر حرکت دوری تنها جنبه مادی ندارد و بزبان دیگر استفاده مجدد از منابع مصرف شده محیط و توسعه فعالیت های جبران کننده ضایعات طبیعت کفایت نمی کند بلکه همان طور که جمعی از علمای جوان در انجمنی خاص در یونسکو بیان کردند (۶) باید جنبه معنوی و اخلاقی هم داشته باشد. بازگشت به طبیعت و احترام طبیعت، باز ساخت و حرمت مجدد زندگی روستائی، رجعت به جوامع کوچک محلی و پاسداری ضوابط قواعد فرهنگ و اجتماع سنتی، گرمی داشت اصول و مبانی اخلاقی دیرین چون رسیدگی و مهربانی به خویش و پیوند همسایه و آشنا و بیگانه و بالاخره توزیع عادلانه تر و بهتر درآمد میان

جهان را تمدنی دیگر باید (بقیه)

همبستگی را برنگ روی وفرد گرائی ترجیح می دهند و بسیاری از تعصبات دیرین ملی و قومی و نژادی را همراه باشوق تب آلوده مصارف بیهوده و پیروی نیازمندی های کاذب جامعه معاصر یکره طرد می کنند .
در این باره باز مجال گفتگو بسیار است .

فرد هر جامعه نیز جوهره‌ئی از همان حرکت پوری است که دنیای شهر گرای و صنعت پرست فرستای و سود طب و عطش زده مادیت که بر این جوت پیوسته زیادت جوی است از نظر دور کرده است .

جهان را تمدنی دیگر باید که در آن آدمی خود را از « اسارت شیء » رها کند . در حال حاضر ، از مرز های دور چین و سیرری گرفته تا افق های غرب اروپا و امریکا ، دل انسان ها همه جا در بند تملک شیء و تراکم شیء است . غالب زندگی اکثر مردم جهان در تصاحب شیئی لازمه دوام حیات یا موجب آراستگی و گستردگی آن خلاصه می شود . دیگر آدم ها برای آدم ها ارزش ذاتی ندارند . ارزش هر فرد برای فرد دیگر بسته به نفع و خوشی حسی و مادی است که بدو عاید می کند یا از او باز می مانند از این رو آدم ها بر یکدیگر غریبه شده اند و بگفته آن قهرمان کامو که می خواست ببد مادرش برادر ناشناس خود را بکشد و مال او را بچنگ آورد ، آدم در برابر آدم سدی شده است که او را از دسترسی به سرزمین های خیال پرور آرزو خیز باز می دارد یا بگفته سارتر « دیگری چون در من می نگرد مرا خرد می کند و فرو می ریزد و بديك شیء ناچیز مبدل می نماید . » در چنین جهانی توقع نوع دوستی و رعایت مصالح

عالی بشری کردن سودای باطل است . در چنین دنیائی لزوماً استثمار و استعمار در روابط بین المللی هر روز بصورتی تازه جلوه می فرود تا مطامع مادی ملت های پیشرفته نیرومند را بیشتر ارضاء کند و در داخل مرز های ملی نیز تمایز و تفاوت طبقاتی که غالباً تکنوکراسی و برنامه ریزی نیز به خدمت آن درآمده دامنه بیشتر می گسترند .

رهائی از اسارت شیئی و آشتی مجدد انسان با انسان و آدم با محیط و طبیعت مستلزم ظهور معنوی تازه است که مبنای تمدن مسلط امروز را که از غرب سرکشیده و شاخه دوانده واژگون کند ، معنویتی از آن گونه که همواره از سرچشمه های الهام شرق در فیضان بوده و قناعت و وارستگی از تعلقات بی قدر مادی و دل بستگی به ارزش های والای انسانی را تعلیم و تلقین کرده است .

لازمه نیل باین مرحله تحولی فکری و وجدانی در اعماق جامعه بشری است ، تحولی از آن گونه که بسیاری از جوانان به فکلی ناخود آگاه پیام آور آن هستند ، وقتی به جای کیفیت کیفیت زندگی سخن می گویند و بجای موفقیت و ثروت که هدف نسل های گذشته بود به حیث فرهنگی و اوقات فراغت ارجح می گذارند (۷) و چنان که مولف کتاب مشهور « ضد فرهنگ » از منظر ارزش های مقبول نسل نواخته باز فرموده

(۱) رجوع شود به سخنان نگارنده این ستور در اردوگاه دانشجویان در اسالم ، که خلاصه ای از آن در شماره هفته ییش مجله « سپید و سیاه » آمده است .

(۲) خلاصه این کتاب تحت عنوان « شالوده صالح » سالها پیش از این بزبان فارسی ترجمه شده است .

(۳) با اندک اصلاح عبارت از « آیندگان » چهارم مرداد ۱۳۵۱ .

(۴) در ملاقات های بین المللی مربوط به بحث درباره اقتصاد و جامعه انسانی ، در وزارت دارائی و اقتصاد فرانسه - ژوئن ۱۹۷۲ .

(۵) علاوه بر سخنان یاد شده دو ژوئن رجوع شود به کتاب « طرحی برای بقاء انسان » گلسامیت و همکارانش .

(۶) رجوع شود به گزارش نهائی کنفرانس « علمای جوان در مواجهه با مسائل جمعیتی و بحران محیط » ، پاریس ، مه ۱۹۷۲ ، یونسکو .

(۷) در این باره از جمله رجوع شود به مصاحبه دلپذیر و نکته آموز يك مجله آلمانی باربرت یونگ و تشکر سوسی معاصر (آیندگان - ۳۱ تیر ۱۳۵۱) .

معیارهای آشفته و ... (بقیه)

و پیشو کرده است . از یکطرف پینر بروک و هانتکه و از طرف دیگر نثارهای روحی و باستانی پایمان را می کنند . در این میان ، ما هم در انتخاب مکتبی که برایمان صحیح تر و اصیل تر باشد ، گنج مانده ایم . وضع فاسد است که در سابقه فوتبال بسیار مهمی داور ۳۰ عدد توپ تقویری میدان بریزد و از بازیکنان بخواهد که پس از یافتن توپ خاصی آن را به دروازه حریف شوت کنند . متأسفانه در این گیرودار ما هم مجبور به دست بندی شده ایم و با « صداقت » تمام برای اثبات یارد اصالت هر مکتبی - بدون آشنائی کامل با آن مکتب - فقط بارگ گردن های برجسته داد می زنیم . بدیختانه بخاطر عدم اطلاعات کافی و در عین حال اشتیاق فراوان برای یافتن حقیقت ، که بصورت عقده در آمده است ، رفته رفته همه « بت پرست » و یا « بت شکن » شده ایم و حد وسطی وجود ندارد ، عجیب تر آنکه بعضی از ما ، حتی همان « بت » پرستیدی یا شکستی خود را نیز واقعا نمی شناسیم .

متأسفانه ، خاصیت بت پرستی یا بت شکنی در قضاوت هنری ما تاثیر فراوان کرده است . بدین معنی ، که گویا دیگر نمی توانیم به آسودگی برای تماشاچای يك کار هنری به تاثیر برویم و پس از اتمام اجرای اش درباره آن قضاوت کنیم ، چون بسیاری از ما یا این نیت به سالن تاثیر وارد می شویم که « اگر مردین ، کارکنین از نمایش تون خوشم بیاد ! » یا بعضی از ما روشنفکران یا اینکه برای گرفتن بلیط جشنواره بین المللی سینمایی تهران ، سرودست می کنیم نمی توانیم در طی نمایش يك فیلم لطیف فرانسوی ،

بعنوان اعتراض ، از بشکن زدن باریتم موزیک متن خودداری کنیم . بی دلیل نیست که کارگردان همان فیلم قول می دهد که برای ما در سال آینده يك « قیام » و « وسترن » بسازد . در عین حال فراموش نشود که ستایش بی حد « پارولینی » هم با چشم بسته و کورکورانه ، همانقدر بی معنی است که تمسخر و هجو او ، متأسفانه این شیوه در کار « بعضی » از منتقدین تئاتری و سینمایی ما نیز به چشم می خورد . بعضی از منتقدین گویا وظیفه نقد نویسی را فراموش کرده اند و بجای تجزیه و تحلیل سبک از نظر برداشت کارگردان و سپس ابراز نظر شخصی خود در مورد مستند بودن یا نبودن آن ، فقط به ابراز تنفر خویش از کل نمایش اکتفا می کنند . اعم از اینکه آنرا فهمیده یا نفهمیده باشند ! آیا عجیب نیست اگر ما غذائی را برای کسب نظر به اهل فن عرضه کنیم و آن شخص بجای بررسی مواد خام مصرف شده و در نظر گرفتن دستور طبخی ، اعم از قدیم یا جدید ، فقط به گفتن « من این غذا را دوست ندارم » اکتفا کند ؟ مسلم است که عدم علاقه او به دست بخت ما ، ما را آسبز بهتری نخواهد کرد . جای بسی تأسف است که ما نتیجه زحمات خود را با خلوص نیت برای بررسی و قضاوت او که فردی خبره و آگاه است - عرضه کنیم و او ما را از گنجینه دانش و آگاهی خود بی بهره بگذارد .

بهر صورت ، چون دست غیبی برای پیشرفت درک هنری ما از آسمان نازل نخواهد شد ، بدیهی است که خود ما باید « بخوایم » که خود را برای زندگی در دنیای هنری ارزنده تری آماده کنیم . تا ما نخواهیم ، هیچ چیز عوض نخواهد شد . ولی اگر بخوایم ، میتوانیم یا حوصله و اشتیاق ، دامنه « آگاهی » خود را توسعه دهیم و با گستن زنجیر « عقده ها » بمرور زمان از جنگال « تعصب » رهائی یابیم ، که آنهم « وقت » می خواهد .